

برای زنده نام اسماعیل خویی

جهانگیر صداقت فر



خبر بد، و شان نزول یک چکامه

در غروب غم زده‌ی دوم نوامبر ۲۰۰۲، صمصام جان کشفی شاعر و دوست نزدیک خویی، اضطراب و بیم‌اش را در تماسی تلفنی با من شریک شد که: اسماعیل را بناست دیگر باره قفس سینه از هم بشکافند تا به داد قلب بیداد کشیده‌اش برسند... به بیمارستان برده‌ام‌اش و فردا... آهنگ لرزان صمصام تهی از امید بود. ناگاه غروب در من آمیخت؛ غم‌ام را به قلم سپردم. و این سروده را از آن جا در این جامی آورم که بارها در طول سال‌ها، به خواست خود‌اش، برایش باز خوانی کرده‌ام... و آخرین بار همین اواخر، در یکی از روزهای اواسط ماه مارچ ۲۰۲۱! خوشا که آن بار ماند؛ و آخا که این بار نه.

"برای اسماعیل خویی در بستر مبادا"

تو بمانی باید

شاعر،

که علمداری این نهضت عصیان با توست؛

برکشیدن -

به میان اندر رعد -

تسمه از گردهی توفان با توست.

واژه در واژه

امیدی تو،

امید؛

نعره در نعره

نویدی تو،

نوید.

توز زنهاری ی تندر همه شب بیداری

توز راز پس این ابرِ ستمکاره خبر می آری.

تواز این مرگ مرگ،

تواز این خیلِ سیه پوشِ سیاه اندیشه،

توز مرگ آوری نوحه گران بیناری.

تو بمانی باید

که دگر

شاید،

در غروبانگیِ جعل و دروغ

ناکسی بی شفقت

رنگِ شفق خون نکند؛

تا ز کثرِ بینی نابینایان

داغِ خورشید

افق را به گلوگاهِ پگاه

گلگون نکند؛

تا که این بار ز اندیشه‌ی افشاگریِ شعبده‌ها

چرب دستی به سخنرانیِ تزویر و ریا،

خلق را افسون نکند.

توبمان،

باری، شاعر جان:

نفسِ قافیه‌ها تنگ شده ست،

غزلِ قافله‌سالار بد آهنگ شده ست؛

چاوشان را دلِ آواز نماند،

قاصدک را پارِ پرواز نماند.

کاروان را

بی تو،

که به بانگِ جرسِ هشدار

بیدار نگه می‌دارد؟

چه کسی مرده‌ی امید به ما می‌آرد؟

تو بشارتِ نفسِ قافله‌باش؛

توبمان شاعر جان

و در آن فرصتِ فرخنده اثر

غزلِ فتح بخوان.

۲ نوامبر ۲۰۰۲، بایک عالمه مهر و دعا



شب گل‌سرخ‌ها  
 ترانه‌ای عاشقانه به زبان عبری  
 Erev Shel Shoshanim  
 ترجمه امیر ممینی  
 نویسنده، شاعر و فعال  
 محیط زیست در استکهلم  
 به مناسبت عید سال نو یهودیان

سالها پیش، هنگامی که تازه با ترانه‌های مریم ماکه‌با، هم‌زمر نلسون ماندلا و معروف به مادر آفریقا، آشنا شده بودم، یک ترانه عاشقانه یهودی از او شنیدم که از همان زمان، در زمره تصنیف‌های مورد علاقه من در آمد. ارو شل شوشانیم! شب گل‌های رُز. بعدها این تصنیف را با حفظ محتوا و مفاهیم و عین کلمات، به گونه‌ی موزون و با قافیه به فارسی برگرداندم.

به مناسبت عید سال نو یهودیان ترجمه فارسی این ترانه را تقدیم میکنم به همه یهودیان، خاصه یهودیان ایرانی، و خاص تر، خواهندگان صلح و همزیستی و دوستی میان دو کشور و مردمانشان.

شاید برای بسیاری باورکردنی نباشد، اما باور دارم که جهان می‌توانست از این بسی بهتر و زیباتر باشد. می‌شد دین‌ها و فلسفه‌ها و بینش‌ها را در بهترین کلامشان بازشناخت و باور کرد. میشد فهمید که انسان زیر فشار طبیعت خود مستعد شر هم هست و فرهنگ و خرد باید در خدمت مهار این شر و آفرینش خیر باشد. میشد درک کرد، در کیهان سرد و تاریک و پرراز، در این پهنه‌ی بی‌کران، این زمین کوچک و ما انسانها و جانوران بسی تنها هستیم. با سرنوشتی شوم و محتوم. و خرد حکم میکند که آغوشی باز به روی هم باشیم. مرهمی بر زخمهای جان و جسم. وقتی این گونه فکر میکنم، به آن گوشه‌هایی از فرهنگ پناه میبرم که آدمی با روح لطیف و مهربان خود سخن میگوید. از عشق میگوید و مهر و جهان را در عاطفه‌ی خود میشوید و شفاف میکند...

امیر ممینی، استکهلم

سپتامبر ۲۰۲۱



امیر مُمبِنی

Erev Shel Shoshanim

شب گُلَسرخ‌ها

ترانه عاشقانه یهودی

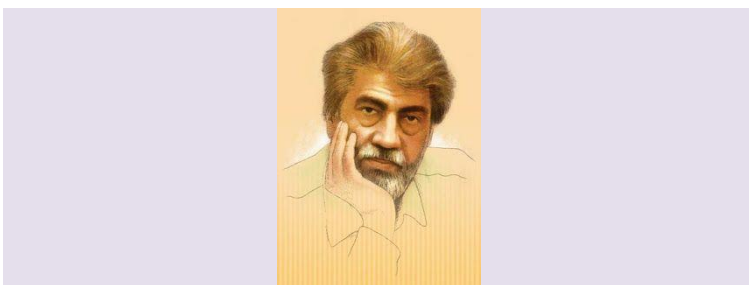
شبی سرشار از گُلَسرخ خوشبو  
بباید ما به باغ گل کنیم رو  
که عطر افشان بشد کُندر، گُل و عود  
چو فرشی پیش پا، افکنده پرتو  
بسی آرام شب اندر چمان است  
نسیم نرم گویی گُل وزان است  
برایت خواند خواهم یک ترانه  
که شور عشق اندر آن وزان است

سپیده دم، دو پستانت کبوتر  
تورا گیسو شد از شبنم بسی تر  
لبانت خونِ گل اندر سپیده  
نباید جز به من جایی دهد بر

فرو بارد به آرامی شب پاک  
وزد عطر گل رُها بر این خاک  
برایت خوانم آوازی ملایم  
که عشق از شور آن سینه کند چاک...

در نشانی زیر به این ترانه با صدای مریم ماکابا گوش دهید:

[v=zCOCxdlJNwY?https://www.youtube.com/watch](https://www.youtube.com/watch?v=zCOCxdlJNwY)

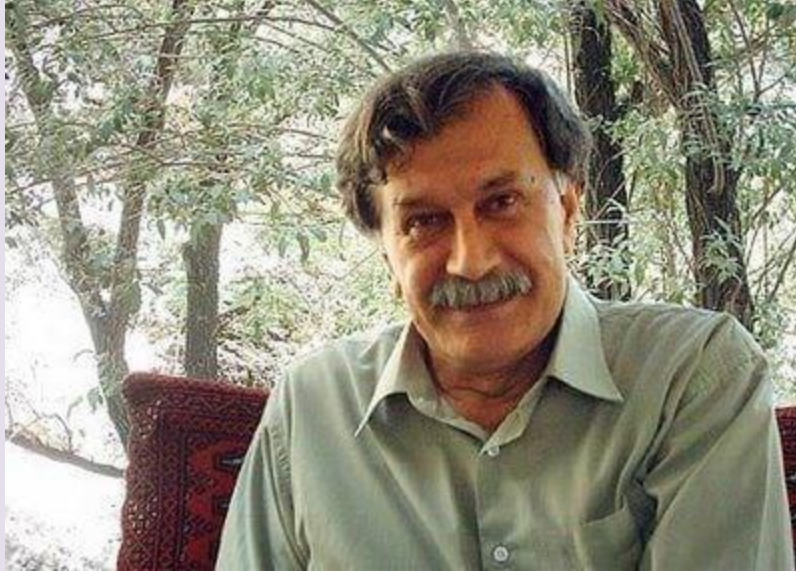


### قیصر امین پور

سراپا اگر زرد و پشمرده‌ایم  
 ولی دل به پاییز نسپردیم  
 چو گلدان خالی لب پنجره  
 پر از خاطرات ترک خورده‌ایم  
 اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم  
 اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم  
 اگر دل دلیل است، آورده‌ایم  
 اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم  
 اگر دشمن دشمنان، گردنیم  
 اگر خنجر دوستان، گردیم  
 گواهی بخواهید، اینک گواه  
 همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم

دلی سر بلند و سری سر به زیر، از این دست عمری به سر برده‌ایم

عمران صلاحی



این راه چه ماه می تواند باشد  
هر گوشه پناه می تواند باشد  
از مقصدمان سوال کردم، گفتم:  
مقصد خود راه می تواند باشد.



## گراناز موسوی



وقتی کمی دورتر  
 تمامی جهان این است  
 که هوا به آدم سیب می دهد

همین نزدیکی  
 هنوز تمامی گناه این است  
 که در آغوش تو آرام بگیرم  
 و بگویم چه خسته ام  
 از شنیدن جنگل که تبر  
 تبر  
 می میرد

## مآندانآ زندیان



دستم را اگر نگرفته بودی  
 چگونه می آموختم  
 در غیبت خورشید هم  
 می شود خندید؟!!

صدایت که بیارد  
 یک قطره ماه هم  
 در کاسه ی آبم بیفتد  
 کافی ست:  
 من نور می شوم

پایان آرمان ۱۸